

بررسی اوضاع سیاسی و انتخابات جاری در ایران

مهرداد درویش پور



سخنرانی در سمینار اتحاد جمهوری خواهان در استکهلم - ۵ مه ۲۰۱۳

http://www.youtube.com/watch?v=LAJV9tch8_s&feature=youtu.be

تحریم گسترده انتخابات یک گزینه واقعی و مؤثر!

تقی روزبه



درچنین شرایطی باید قلب نظام یعنی ولایت فقیه را که کانون اصلی بحران و فلاکت و پلیدی است، نشانه گرفت و اجازه نداد که درهیا هوی کشاکش نزاع جناح های آن گم و گورشود. باید هم چنین خود را برای بحران پس از "انتخابات" و دوره سرنوشت سازی که شروع می شود آماده کرد. از این پس صف آرائی درونی جنبش دیگر نمی تواند هم چون گذشته براساس تضادهای درونی حاکمیت شکل بگیرد.

نمایش انتخابات را به نمایش انزوای رژیم تبدیل کنیم!

نمایش انتخاباتی دراساس در انحصار یک گرایش است (اصول گرایان وفاداربه رژیم) و همه معرکه گیری و هیاهو ها برای پوشاندن آن است. ازهمین رو عریان کردن این واقعیت درشرایطی که رژیم در وضعیت ضعیف و شکننده قرارگرفته است از نظر تاکتیکی اهمیت زیادی دارد. اگررژیم را تنها بگذاریم و او را از امکان نمایش ها و ادعاهای دروغین اش محروم سازیم ضربه کاری به نقشه رژیم برای فریت مردم و افکارجهانی وارد خواهیم کرد. خامنه ای در اولین نطق خود پیرامون انتخابات، آشکارا از حماسه سیاسی به عنوان عاملی که نظام را

دربرابر تهاجمات دشمنان بیمه می کند نام برد. حال اگر بتوانیم ماسک این "حماسه سیاسی" را وقتی روی صحنه می رود و دقیقاً در همان لحظه به عقب زنیم و لخت و عریان در منظر عمومی به نمایش بگذاریم، بی تردید ضربه کاری به رژیم که در زیر انواع فشارهای سنگین قرار دارد وارد ساخته ایم. تردیدی نیست که رژیم قرار گرفته در لبه پرتگاه بحران با بهره گیری از باصطلاح مشروعیت برآمده از مشارکت مردم بلافاصله آن را به اهرمی برای تداوم و تشدید فشارها و سیاست های سرکوبگرانه اش تبدیل خواهد کرد. بنابراین نه فقط باید کنشگران صدر رژیم در تلاشی بی وقفه عواقب مخرب چنین مشارکتی را ولو بصورت رأی باطله و یا انگیزه مهر خوردن شناسنامه و ملاحظات از این قبیل در این بزنگاه مهم تاریخی یاد آور شوند و نشان بدهند که چگونه رأی آن ها به چماق و تهاجم بعدی رژیم و اصرارش بر تداوم سیاست های ویرانگرانه کنونی منجر خواهد شد و لحظه مرگش را به عقب خواهد انداخت. افکار عمومی مردم هم چنین باید به اصلاح طلبان و عناصر متزلزل دیگری که کنش گری و سیاست ورزی را صرفاً با شرکت در انتخابات هم طرازی کنند، فشار سنگینی برای پشت کردن آن ها به شعارهای مورد ادعای خود و به مردم و جنبش اعتراضی ۸۸ وارد کنند تا آن ها نیز، جرئت داغ کردن تنور انتخابات را نداشته باشند. کنار کشیدن احتمالی خاتمی بدلیل تهدیدهای رژیم و یا رد صلاحیت او نیز زمینه های رویکرد تحریم را در میان حامیان وی و اصلاح طلبان تقویت خواهد کرد. با توجه به مجموعه این عوامل زمینه های یک تحریم گسترده و سراسری به مثابه اقدامی برای ضربه زدن به اقتدار شکننده حاکمیت و زدن مهرباطله بر این "انتخابات" برای رژیم که سودای عالم کردن حماسه سیاسی دورغین را در سر می پروراند ضربه سنگینی است. در عین حال این اقدام در مسیر انتقال جنبش به دوران پس از حکومت اسلامی و به مثابه حلقه و ایستگاه وسط راه اهمیت زیادی دارد. نباید فراموش کنیم که بدلیل وخامت بحران و فشارهای وارد به رژیم، تجربه تقلب ۸۸ و رویدادهای بعدی و سرکوب بیرحمانه رژیم که خاطره اش هم چنان در ذهن مردم و خانواده های جان باختگان سنگینی می کند، نفس شرکت نکردن در این نمایش و به نمایش گذاشتن انزوای رژیم به مثابه یک کنش مؤثر نقش مهمی در تضعیف او دارد. نقش شبکه های خودجوش اعم از جوانان و زنان و دانشجویان و کارگران و همه فعالین و کنشگران سیاسی و اجتماعی و این بار در اشاعه و انتشار تحریم و بوجود آوردن یک جنبش تحریم گسترده نقش عمده دارد. کنشگران و نیروهای اپوزیسیون رادیکال و مخالف نیز از هم اکنون به سهم خود می توانند در دامن زدن به کارزارهای گسترده تحریم انتخاباتی و طرح شعارها و مطالبات مردم نقش آفرینی کنند و

حضور مؤثری در زدن مهر باطله به کل انتخابات داشته باشند.

در چنین شرایطی باید قلب نظام یعنی ولایت فقیه را که کانون اصلی بحران و فلاکت و پلیدی است، نشانه گرفت و اجازه نداد که در هیاهوی کشاکش نزاع جناح های آن گم و گورشود. باید هم چنین خود را برای بحران پس از "انتخابات" و دوره سرنوشت سازی که شروع می شود آماده کرد. از این پس صف آرائی درونی جنبش دیگر نمی تواند هم چون گذشته بر اساس تضادهای درونی حاکمیت شکل بگیرد. این صف آرائی ها می تواند بر اساس مطالبات پایه ای اعم از معیشتی و سیاسی و اجتماعی و برابری طلبانه و در پیوند جنبش های طبقاتی و اجتماعی با یکدیگر و در راستای تنگ کردن حلقه محاصره به دور رژیم صورت گیرد. برای تحریم گسترده انتصابات رژیم با تمام توان خود بکوشیم! نمایش انتخابات را به نمایش انزوای رژیم تبدیل کنیم!

درباره انتخابات ریاست جمهوری ایران

گفتگوی تلویزیون کاوش با مهرداد درویش پور و حسن شریعتمداری

این برنامه را در [اینجا](#) ببینید

دو جمهوری خواهی ناسازگار

شیدان وثیق

با این وجود اما، به سر رسیدن تاریخی زمانه‌ی همگرایی‌ها و اتحادهای بزرگ سیاسی را نباید به معنای بسته بودن راه‌های همکاری و مشارکت گروه‌ها و روندهای سیاسی بر محور پاره‌ای اصول و راه‌کارها

تلقى کرد. رادیکالیسم جمهوریخواهی به معنای انزواطلبی، فرقه‌گرایی یا مخالفت با تلاش‌ها در جهت همکاری و هم‌کوشی جمهوریخواهان ایران نیست.

Rerum concordia discors

□□□□□□□□ □□□□ □□□□

□□□□□□□□ (□□□□ □□ □□ □□□□ □□□□)

جمهوریخواهان ایران، نه در گذشته و نه امروز، متحد و متفق نبوده‌اند. همواره در گروه‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی و نظری تقسیم و تجزیه شده‌اند. این تقسیم و تجزیه اما ویژگی ایرانیان نبوده است بلکه نزد همه ملت‌های تاریخ مدرن وجود داشته و دارد.

امروزه، جمهوریخواهی *Républicanisme*، بیش از پیش در همه جا، از جمله نزد جمهوریخواهان ایران، با بحران هویتی خود رو به رو شده است. در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سازمان‌دهی در برابر پرسش‌هایی اساسی و بغرنج قرار گرفته است. به گونه‌ای که نمی‌تواند نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت یا بی‌طرف باقی بماند. این جمهوریخواهی اما، در چالش با مسایل رو به روی خود، یا رادیکال است یا محافظه‌کار. رادیکال است به این معنا که خواهان تغییر ساختاری نظم موجود است. از این‌رو اپوزیسیونی و ضدسیستمی است. محافظه‌کار است با این معنا که مدیریت رفرمیستی نظم موجود را بر عهده می‌گیرد. از این رو در نهایت پوزیسیونی و سیستمی است. امروزه، شرایط پر تضاد ملی و جهانی به گونه‌ای‌اند که بین دو بدیل رادیکالیته و محافظه‌کاری راه سومی برای انسان‌ها باقی نمی‌ماند.

بر زمینه‌ی دوگانگی فوق، جمهوریخواهان ایران امروز در برابر پرسش‌هایی چون کدام جمهوری؟ کدام دموکراسی؟ کدام جدایی دولت و دین در ایرانِ فردا و کدام راه گذر از جمهوری اسلامی در ایرانِ امروز قرار دارند. از میان آن‌ها اما، دو چالش اصلی همانا یکی، مسأله‌ی براندازی جمهوری اسلامی از طریق جنبش‌های اجتماعی و انقلاب مردم به سوی جمهوری آزادی و دموکراتیک است و دیگری، در پیوندی فشرده با اولی، مبارزه برای جدایی دولت و دین در ایران. در این میدان، جمهوریخواهان ایران به دو دسته‌ی ناسازگار، رادیکال و اصلاح‌طلب، با دو فلسفه‌ی ناسازگار، گسست از سیستم یا رفرم در سیستم، تقسیم می‌شوند

در این میان، یکی از روندهای جمهوریخواهی در اپوزیسیون ایران را جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران تشکیل می‌دهد. این روند، نزدیک به هشت سال پیش در خارج از کشور، بر پایه‌ی نفی جمهوری اسلامی و سلطنت و مخالفت با اصلاح‌طلبی در چهارچوب رژیم، پایه‌گذاری می‌شود. این حرکت جنبشی برای فرارویی جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران، اکنون، با گذر از فراز و نشیب‌هایی، در آستانه‌ی پنجمین گردهم‌آیی سراسری خود قرار دارد. این جریان، به باور من، می‌تواند به سهم خود، با پایداری بر اصول و ارزش‌های بنیادین^۱ش و در بازبینی و ارتقای آن‌ها، همواره چون تا کنون، مروج و مبلغ یک جمهوریخواهی رادیکال در اپوزیسیون پلورالیست ایران باشد.

اما رادیکالیسم جمهوریخواهی به معنای انزواطلبی، فرقه‌گرایی یا مخالفت با تلاش در جهت همکاری و هم‌کوشی جمهوریخواهان ایران نیست. امروزه، اگر چه به لحاظ تاریخی شرایط عینی و ذهنی شکل‌گیری هم‌گرایی‌ها و اتحادهای بزرگ و فراگیر گذشته وجود ندارند و چه بسا نیز هرگز به وجود نخواهند آمد، اما در مقابل، امکان همکاری‌های گسترده بر سر مسایل مشخص مبارزاتی چون دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران فراهم می‌باشد. در این مسیر، هر گامی هر چند کوچک اما عملی به پیش مفیدتر از صدها برنامه‌ی بزرگ اما غیر عملی برای ایجاد اتحادهای ناممکن و موهوم است.

۱- بحران هویتی جمهوریخواهی امروز

جمهوریخواهی در نظریه و عمل از سِک‌انسه‌های مختلف تاریخی گذر کرده است. ریشه‌ی آن را البته باید نزد یونانیان باستان در ایده‌ی Politeia یافت. در آن فلسفه‌ی سیاسی جُست که شهر-مداری را ابداع می‌کند و «سیاست» را از امر «خدایان»، «یک»، «فیلسوف-شاه» یا «نخبگان» به امر مردم Demos در می‌آورد(۱). اما جمهوریخواهی معنای بنیادین خود را پنج سده‌ی بعد در روم، نزد سیسرون، چون «امر عمومی» Res publica کسب می‌کند(۲). از آن پس این مقوله در اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی راه خود را تا به امروز با گذر از تعریف کانتی از جمهوری چون «شکل رژیم» forma regiminis بر پایه‌ی قانون اساسی(۳) سیر می‌کند. با این همه در انقلاب فرانسه است که ریپوبلیکانیسم به واقع در نظریه و عمل در برابر موناشریسم (پادشاهی) شکل می‌گیرد. این جمهوریخواهی اما از همان روز تولد یکپارچه نبوده است بلکه به دسته‌های مختلف و متضاد در نفی نظام سلطنتی تقسیم و تجزیه می‌شود.

جمهوری‌خواهی دوران کنونی اما با بحرانی هویتی رو به رو شده است. در زمانی‌که «جمهوری» به شکل اصلی و غالبِ نظام‌های جهان درآمدی است، در شرایطی که از شرق آسیا تا غرب آمریکا و از شمال اروپا تا جنوب آفریقا، کمتر رژیم خود را امروزه جمهوری و جمهوری‌خواه نمی‌نامد، جمهوری‌خواهی در وضعیتی قرار گرفته است که ایده‌های بنیادین‌اش چون حکومت قانون‌مدار بر پایه‌ی قانون اساسی، پارلمان منتخب، جدایی سه قوای مجریه، مقننه و قضایی و انتخاب رئیس‌جمهور... به تنهایی دیگر پاسخ‌گوی مسایل سیاسی و اجتماعی مبرم کنونی نمی‌باشند. جمهوری‌خواهی در سده‌ی بیستم در برابر جمهوری‌های توتالیتار، فاشیستی، اقتدارگرا و دینی قرار می‌گیرد و هر بار ملزم به مرزبندی خود با آنها می‌شود. هر بار باید نشان دهد که جمهوری و جمهوری‌خواهی حقیقی در نظریه و عمل با آن جمهوری‌ها و جمهوری‌خواهی‌های بدلی، استبدادی، ضد‌مردمی یا محافظه‌کار تضادی اساسی و ماهوی دارد. افزون بر این، امروزه جمهوری‌خواهی در برابر چالش‌هایی جدید چون بی‌عدالتی اجتماعی، نابرابری، سلطه ملی و جهانی قدرت‌های مالی و سرمایه‌داری... قرار گرفته است. به گونه‌ای که نمی‌تواند نسبت به این پدیدارها بی‌تفاوت یا بی‌موضع باقی‌بماند.

در چنین وضعیتی، جمهوری‌خواهی امروزی می‌بایست هویت خود را بازبینی کند. محدودیت‌های مضمونی و محتوایی خود را بررسی کند. دست به ساختارشکنی خود در تئوری و عمل زند. کاستی‌های خود را زیر پرسش ببرد. خود را باز تعریف کند. مبانی خود را ژرفا بخشد. در یک کلام دست به نوسازی و نواندیشی خود زند. امروزه، در برابر خواست‌های اساسی برابری‌خواهانه و رهایی‌خواهانه‌ی مردمان از زیر سلطه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، جمهوری‌خواهی حقیقی نمی‌تواند در چهارچوب مبانی دویست ساله‌ی خود باقی بماند و آنها را با نیازهای زمانه متحول و منقلب نسازد.

این جمهوری‌خواهی، در بازبینی، بازسازی و نوسازی خویش، به امر اجتماعی در دستگاه نظری و عملی خود اهمیت و جایگاهی ویژه می‌دهد. در گستره ملی و جهانی، از تغییر سیستم موجود، نه تنها در امور سیاسی و حقوقی بلکه همچنین در عرصه اقتصادی و اجتماعی جانبداری می‌کند. در چنین نگاهی، جمهوری یا «جمهوری اجتماعی» است و یا نیست و در این صورت جمهوری به معنای واقعی کلمه نیست.

اگر Res publica یا «امر عمومی» معنای حقیقی جمهوری است، پس جمهوری‌خواهی نمی‌تواند طرفدار نظام اقتصادی ملی- جهانی حاکم کنونی باشد که در جهت سود و سلطه‌ی اقلیتی کوچک و خسران و نابودی اکثریتی کلان عمل می‌کند.

اگر Res publica یا «امر عمومی» معنای حقیقی جمهوری است، پس جمهوری خواهی نمی‌تواند طرفدار بی‌عدالتی و نابرابری باشد. نمی‌تواند طرفدار تبعیضات گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، جنسیتی، ملیتی و غیره باشد. نمی‌تواند طرفدار دولت‌گرایی Etatisme به معنای سلطه‌ی دستگاهی جدا و مافوق جامعه بر جامعه و انسان‌ها باشد.

اگر Res publica یا «امر عمومی» معنای حقیقی جمهوری است، پس جمهوری خواهی نمی‌تواند «سیاست» را چیزی غیر از دخالت و مشارکت مستقیم مردم در اداره‌ی امور خود از طریق سازماندهی جمعیشان یا خود- سازماندهی بدانند.

۲- جمهوری خواهان ایران و چالشهای جدا کننده

در ایران، جنبش جمهوری خواهی به این نام در حقیقت با انقلاب ۵۸ و انقراض نظام پادشاهی آغاز می‌شود. البته پاره‌ای از مبانی جمهوری خواهی چون حکومت قانون، قانون اساسی، مجلس قانون‌گذار و تا انداره‌ای اصل تفکیک قوا در انقلاب مشروطه و قانون اساسی آن مطرح می‌شوند. ایده‌ی Res publica را بلکه بتوان به معنایی در اصل بیست و ششم متمم قانون اساسی مشروطه پیدا کرد: «قوای مملکت ناشی از ملت است». اما این انقلاب، در نفی سلطنت مطلقه، در اساس سلطنتی مشروطه می‌خواست و نه جمهوری. تلفیق دولت و دین می‌خواست و نه جدایی آن دو را. پس از آن نیز، در سکانسهای مختلف تاریخی، جمهوری خواهی در نظریه و عمل هیچ‌گاه تبدیل به جنبشی فکری، سیاسی و اجتماعی در ایران نمی‌شود. دین‌گرایان در اکثریتی بزرگ همواره طرفدار سلطنت مشروعه یا حکومت دینی بودند. ملی‌گرایان شعار «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» را سر می‌دادند و حزب وابسته‌ی توده مخالفتی با نظام سلطنتی به شرط تبعیت از ارباب شمالی‌اش نداشت. در این میان، از اواخر دهه‌ی ۴۰ و در دهه‌ی ۵۰، در جنبش دانشجویی خارج از کشور (کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان) و در میان چپ‌های مارکسیست مستقل داخل و خارج، سرنگونی رژیم شاه به معنای نفی نظام پادشاهی تبدیل به شعاری اصلی می‌شود. با این همه حتا در این دوره نیز، جنبشی مستقل به نام جمهوری خواهی شکل نمی‌گیرد. شناخت کسری جمهوری خواهی در جنبش سیاسی ایران در فاصله‌ی بین دو انقلاب، با این که از اهمیت آموزنده‌ای برای مبارزات کنونی و آینده برخوردار است اما خارج از موضوع اصلی این نوشتار می‌باشد.

در فردای انقلاب ۵۸، با استقرار استبداد جدید و در مبارزه با ننگی که خود را «جمهوری» با پسوند دینی می‌خواند، حرکت‌های جمهوری خواهی

به این نام در اپوزیسیون ایران شکل می‌گیرند. با گذشت سی و سه سال از عمر رژیم اسلامی، این جمهوری‌خواهی امروز در برابر چالش‌هایی گوناگون و بزرگ که هم جنبه‌ی سیاسی- راه‌کاری دارند و هم نظری- فلسفی قرار گرفته است. بخشی از آن‌ها را در بالا مورد توجه قرار دادیم. از آن جمله است پرسش کدام جمهوری و جمهوری‌خواهی برای ایرانِ فردا. آن جمهوری‌خواهی که «جمهوری اجتماعی» می‌خواهد یعنی امر اجتماعی و نه تنها سیاسی و حقوقی را مورد توجه قرار می‌دهد و برای تغییرات ساختاریِ سیاسی- اجتماعی مبارزه می‌کند؟ و یا آن جمهوری‌خواهی که اکنون در سراسر گیتی حکم‌فرماست، که مدیریت (بهتر؟) سیستم موجود ملی- جهانی را بر عهده می‌گیرد و در نهایت رسالتی برای خود جز ادامه‌ی «همان- در- شکلی- دیگر» قایل نیست؟

افزون بر این‌ها، جمهوری‌خواهان ایران در برابر دو چالش بزرگ دیگر قرار دارند. یکی، گذر از جمهوری اسلامی، چگونگی و راه‌کار آن و دیگری، جدایی دولت و دین و مضمون آن در شرایط ایران است. در این دو میدان تفکیک‌ناپذیر، جمهوری‌خواهان ایرانی به دو دسته‌ی اصلی تقسیم می‌شوند. بخشی بزرگ و در اکثریت خواهان اصلاحات در جمهوری اسلامی یعنی در نهایت پاسدار سیستم و قانون اساسی آن و در نتیجه پیرو گونه‌ای حفظ دین‌سالاری است. بخشی دیگر که در اقلیت است، خواهان براندازی نظام در تمامیت‌اش از طریق جنبش‌های اجتماعی در داخل و بنا بر این تاسیس نظامی دیگر بر مبنای یک قانون اساسی دیگر یعنی قانون اساسی جمهوریت و به یکنواختی پایان دادن به دین‌سالاری در هر شکل و مضمون آن است.

اما ویژگی‌های تمیزدهنده و شاخص‌های اصلی جمهوری‌خواهی رادیکال ایرانی، در خطوط کلی و محوری، امروزه چه می‌توانند باشند؟ جمهوری‌خواهی رادیکال خواهان دگرگونی‌های ساختاری در جامعه ایران است. به این معنا که تنها برای تحولات روبنایی سیاسی، حقوقی و نهادینه مبارزه نمی‌کند بلکه برای تغییرات زیربنایی اجتماعی و اقتصادی و از جمله برای عدالت اجتماعی و برابری نیز تلاش می‌کند. این جمهوری‌خواهی می‌داند که آزادی، جمهوری، دموکراسی و حقوق بشر به معنای حقیقی کلمه بدون عدالت اجتماعی و برابری بسی ناقص، ناپایدار، محدود و در نهایت صوری می‌باشند. با این همه برای کسب همین آزادی‌ها و دموکراسی نیز از هیچ تلاش و پیکاری خودداری نمی‌کند.

جمهوری‌خواهی رادیکال، برای ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی، تنها و تنها بر رشد و توسعه‌ی جنبش‌های اجتماعی در درون جامعه و بر خود-

سازماندهی مردم باور دارد و در این راه نیز تلاش و مبارزه می‌کند.

جمهوری‌خواهی رادیکال از اشکال گوناگون مبارزات مردمی، از مقاومت منفی و مدنی، اعتصابات و تظاهرات خیابانی و دیگر اشکال مسالمت‌آمیز تا شکل‌های شورش‌آمیز چون قیام و انقلاب پشتیبانی می‌کند. انقلابی که به رغم خطرها و نامسلمی پیامدهاش همواره از اسپارتاکوس تا امروز راقم تاریخ بشریت در بند بوده است.

جمهوری‌خواهی رادیکال در این برهه‌ی تاریخی جنبشی اپوزیسیونی است نه برای تصرف قدرت و دولت بلکه برای ایجاد زمینه‌های نظری و عملی برآمدن جنبش‌های دگرگون‌ساز اجتماعی در ایران. این جمهوری‌خواهی، در شرایط وجود جمهوری اسلامی و قانون اساسی اسلامی تبعیض‌گرایی، در هیچ یک از ترفندهای سیاسی رژیم چون «انتخابات» و غیره، نه مستقیم و نه غیر مستقیم، شرکت نمی‌کند. از نگاه این جمهوری‌خواهی، میان «امر عمومی» و «امر دین‌سالاری» هیچ نقطه‌ی مشترکی وجود ندارد.

۳- جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران و جمهوری‌خواهی رادیکال

در طیف جمهوری‌خواهان ایران، جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران روندی را تشکیل می‌دهد که نزدیک به هشت سال پیش در نفی جمهوری اسلامی، سلطنت و بیراهه‌ی اصلاح‌طلبی در چهارچوب رژیم، برای فرارویی جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران، پایه‌گذاری می‌شود.

به باور راقم این سطور، این حرکت جنبشی قادر است با پایداری بر اصول و ارزش‌های بنیادین خود چون سه اصل اساسی جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین، با خواست برکناری نظام جمهوری اسلامی توسط جنبش مردم ایران، با تاکید بر عمده بودن نقش جنبش‌های اجتماعی در داخل کشور برای ایجاد دگرگونی‌های ساختاری، با پشتیبانی از اشکال مختلف مبارزاتی، از اعتراض و اعتصاب تا قیام، با پیگیری شکل جنبشی-موکراتیک و غیر قدرت‌طلبانه سازمان‌یابی در تمایز با شکل‌های حزبی-بوروکراتیک و قدرت‌طلبانه... ترجمان جمهوری‌خواهی رادیکال در اپوزیسیون ایران باشد.

اهمیت پایداری و استمرار حرکتی از این سنخ، اهمیت حضور فعال یک روند جمهوری‌خواهی رادیکال از نوع جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک در اپوزیسیون ایران، روندی هر چند کوچک و در اقلیت، اهمیت حضور فعال حرکتی که تمامیت رژیم اسلامی را نفی و خواهان برچیدن آن باشد... در این است که امروزه ما شاهد آنیم که بخش‌های بزرگی از

جمهوری خواهان ایران یا در فکر اتحادهای رسوا کننده با هواداران نظام پادشاهی به نام «وفاق ملی» هستند، یا مشوق دخالت قدرت‌های بزرگ جهانی در ایران به نام «سیاست‌ورزی» می‌باشند و یا، در پی اصلاح‌طلبان داخل کشور، در جهت حفظ سیستم گام برمی‌دارند. اما اندیشه و عمل جمهوری خواهی رادیکال ریشه در واقعیت‌های موجود ملی- جهانی دارد و به هر ترتیبی، چه به یاری جمهوری خواهان لائیک باشد و چه نباشد، راه ناهموار و نامسلم خود را سیر خواهد کرد.

۴- از همگرایی و اتحاد ناممکن تا همکاری‌های ممکن

ویژگی دوران کنونی نسبت به گذشته این است که در زمانه‌ی ما فازهای مبارزاتی توأم و هم‌زمان در مناسباتی پیچیده با هم نمایان می‌شوند. این فازها به هم پیوسته و در هم آمیخته شده‌اند و بیش از پیش کلاف سر در گمی از مناسبات را تشکیل می‌دهند. افزون بر این، مسایل «ملی» با مسایل «جهانی» در دنیای کنونی چنان در هم تنیده شده‌اند که راه‌کارها و راه‌حل‌های مشترک و همبسته‌ای را در سطح منطقه و جهان فرا می‌خوانند. امروزه، بر خلاف گذشته، سد گذرناپذیری «مراحل» مبارزه را از یکدیگر جدا و متمایز نمی‌کند، هم‌چنان که مبارزه‌ی سیاسی- اجتماعی در یک کشور را از سایر کشورهای همسایه و دور جدا نمی‌سازد.

امروزه در ایران، زمان مبارزه‌ی ضد استبدادی برای آزادی که بنا بر ویژگی حکومت اسلامی خصلتی ضد دین‌سالاری دارد، جدا از زمان مبارزه برای جمهوری و دموکراسی سیاسی نیست. این یکی نیز جدا از مبارزه برای دموکراسی اجتماعی، مبارزه برای عدالت اجتماعی و برابری نیست. زمان این آخری نیز در نهایت نمی‌تواند چندان دور و بیگانه نسبت به مبارزه برای رهایی انسان‌ها از سلطه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی... باشد. افزون بر همه‌ی این‌ها، امروزه دیگر نمی‌توان مبارزات در محدوده‌ی «ملی» را از مبارزات در گستره فراخ منطقه‌ای و جهانی جدا کرد.

از این جا می‌خواهم نتیجه بگیریم که مبارزه‌ی سیاسی- اجتماعی امروز در ایران و یا در هر گوشه‌ی دیگر زمین مشترک ما، بدون در نظر گرفتن مسایل فردایی که در دل همین امروز هر دم رخنه می‌کند، امکان‌پذیر نیست. پس اگر این فردا را از هم اکنون باید چون مساله‌ی حی و حاضر - و نه مساله‌ای مربوط به آینده‌ای دور و نامعلوم - دریابیم و در مبارزه و سیاست خود دخالت دهیم، در این صورت طرح‌های ناظر بر ایجاد کلیت‌های بزرگ سیاسی چون «وفاق ملی»، «اتحاد»، «هم‌گرایی»، «بلوک» و غیره، به دلیل تعارضها و تضادهایی که ریشه

در موقعیت‌ها و منافع متفاوت و متضاد اقتصادی و طبقاتی دارند، به دلیل شرایط گوناگون اجتماعی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و عقیدتی، به دلیل طرح‌های متفاوت برای آینده‌ای که جدا از امروز نیست... برای مردمانی که هیچ‌گاه واحد و هم‌گون نبوده‌اند و نیستند... نه تنها ناممکن می‌گردد بلکه حتی کوشش در جهت آن نیز اقدامی واپس‌گرا و ارتجاعی می‌شود.

امروزه نمی‌توان تنها به گرد اصول کلی چون جمهوری، دموکراسی، حقوق بشر و یا شعارهایی چون انتخابات آزاد و از این قبیل... دست به ایجاد اتحاد، بلوک یا هم‌گرایی جمهوری‌خواهی زد. امروزه نمی‌توان به منظور ایجاد هم‌گرایی، اتحاد یا وفاق، از مسایل پسا جمهوری اسلامی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که به راستی و به ناگزیر در جامعه تعارض برانگیزاند، چشم پوشید. امروزه نمی‌توان مسایل مبرم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی که مورد اختلاف و نزاع در جامعه می‌باشند را به خاطر دست‌رسی به هم‌گرایی یا اتحاد، فرصت‌طلبانه کنار گذارد و یا دور زد.

هراکلیت در قطعه‌ی مشهور خود می‌گوید: «نزاع (یا جنگ) پدر همه‌ی چیزهاست» (۴) و شاعر رومی، هوراسیوس، در همین راستا می‌افزاید: «چیزهای سازگار ناسازگارند» (۵). در جهان زمینی پر تضاد و تعارض ما (هم چون جهان آسمانی خدایان نزد یونانیان باستان) سازگاری، آنیست که ناسازگار باشد. این ناسازگاریست که با واقعیت جهان پر شور و تلاطم ما سازگار است و نه بر عکس. همه چیز در جهان، در هستی خود، چندان، چندگانه، متضاد و در هم‌زیستی-هم‌ستیزی به سر می‌برند. این چندانگی و چندگانگی نمی‌توانند توسط «یک» نمایندگی شوند بلکه، به واقع، تنها می‌توانند به صورت چندان و چندگانه در تجمع‌ها، گروه‌ها و تشکلهای گوناگون، متفاوت یا متضاد، خود را نمایان سازند، معرفی و اعلام وجود کنند. «هر «گونه‌ی مجتمع، از این گوناگونی، بی‌واسطه از خود نمایندگی می‌کند. مستقیم، دست به عمل می‌زند، دخالت‌گری و مبارزه می‌کند. این «گونه‌های مجتمع، این جمع‌های جدا از هم، اما می‌توانند در رخ‌دادهایی، در زمان‌هایی و در مکان‌هایی ویژه و معین، بیشتر نابهنگام و اتقاقی، به گرد مسایلی مشخص، مبرم و مشترک، به گونه‌ای موقت و گذرا، هم‌سو شوند و دست به همکاری یا ائتلاف‌هایی زنند.

اما این ائتلاف‌ها یا اتحادهای سیاسی همواره موقت و گذرا می‌باشند. این‌ها در همین حد نیز تنها می‌توانند برآیند اتحاد بین اقشار و طبقات اجتماعی در حرکت‌های مبارزاتی، اجتماعی، سیاسی و مدنی‌شان

باشند و نه بر عکس. این تصور رایج در اپوزیسیون ایران که در خارج از کشور، در خارج از میدان مبارزات سیاسی- اجتماعی و مستقل از جنبشهای اجتماعی و اتحادهایی که میان خود اقشار و طبقات بر سر موضوعات مشخص سیاسی یا اجتماعی به وجود می‌آیند، می‌توان دست به اتحادهای بزرگ سیاسی بین گروه‌های سیاسی بُریده از میدان واقعی اجتماعی مبارزه زد، افسانه یا پنداری واهی و باطل بیش نیست.

با این وجود اما، به سر رسیدن تاریخی زمانه‌ی همگرایی‌ها و اتحادهای بزرگ سیاسی را نباید به معنای بسته بودن راه‌های همکاری و مشارکت گروه‌ها و روندهای سیاسی بر محور پاره‌ای اصول و راه‌کارها تلقی کرد. رادیکالیسم جمهوری‌خواهی به معنای انزواطلبی، فرقه‌گرایی یا مخالفت با تلاش‌ها در جهت همکاری و هم‌کوشی جمهوری‌خواهان ایران نیست. امروزه، امکان همکاری‌های محدود یا گسترده به گرد مسایل مشخص مبارزاتی چون دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران فراهم می‌باشند. جمهوری‌خواهان خارج کشور به راستی می‌توانند بر اساس سه اصل حداقل چون جمهوریت، دموکراسی و جدایی دولت و دین برای ایران دست به همکاری‌های گوناگون و گسترده با حفظ چندانگی و چندگانگی خود زنند. این همکاری‌ها می‌توانند اشکال مختلف به خود گیرند: از کارزارهای عملی مشترک تا برگزاری گفت‌وگوها و سمینارها برای روشنایی بخشیدن به اختلافات و اشتراکات... در این مسیر، هر گامی هر چند کوچک اما عملی به پیش مفیدتر از صدها برنامه‌ی غیر عملی برای ایجاد اتحادهای ناممکن و موهوم است.

آوریل ۲۰۱۳ - فروردین ۱۳۹۲
cvassigh@wanadoo.fr

یادداشت‌ها

(۱) - دیالوگ پروتاگوراس در افلاطون: آثار افلاطون، پروتاگوراس، جلد اول، ص. ۸۴، مترجم: محمد حسن لطفی.

(۲) - سیسرون: رساله‌ها در باره‌ی جمهوری.

(۳) - اما نوئل کانت در: به سوی صلحی جاودانه، نشر فرهنگستان برلن، جلد ۸، ص. ۳۵۲.

(۴) - هراکلیت: قطعه ۵۳ در Dielz - Kranz

(۵) - هوراسیوس Horace در مکتوبات ۱ - ۱۲ - ۱۹

نگاهی به سند سیاسی پیشنهادی سیزدهمین کنگره سازمان اکثریت

احمد آزاد

پایداری نیروی جمهوریخواه دمکرات و لائیک بر لزوم تغییر حکومت و جدائی کامل دین از حکومت و استقرار جمهور مردم، و معامله نکردن بر سر اصول چنین حکومتی، مهمترین اصل خدشه ناپذیر مبارزه برای استقرار دمکراسی در ایران است.

سیزدهمین کنگره سازمان اکثریت در راه است و به این مناسبت، شورای مرکزی این سازمان سند سیاسی پیشنهادی به کنگره با عنوان «سیاست های ما و راهکارهای سیاسی برای برون رفت کشور از وضعیت بحرانی» را منتشر کرده است. با توجه به این که سند سیاسی کنگره تعیین کننده خط مشی سیاسی آینده این سازمان، حداقل تا کنگره بعدی خواهد بود، نگاهی به این سند ما را با این خط مشی آشنا خواهد کرد.

سند در ابتدا به بررسی وضعیت کشور پرداخته و بدون ورود به جزئیات و با شمردن معضلات و ناهنجاریهای اجتماعی و اقتصادی، نتیجهگیری کرده است که وضعیت کشور بحرانی است. تنظیم کنندگان سند این بحران را «محصول عملکرد بلوک قدرت (علی خامنه ای و بیت او، محمود احمدی نژاد و تیم او، نیروهای نظامی - امنیتی و راست سنتی)» دانسته است و بلوک قدرت را «برآمده از ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه» می‌داند. در هر جامعه ای «قدرت»، یا در حقیقت حکومت اداره جامعه را بر عهده داشته و طبعا مسئول خوب و بد وضعیت جامعه نیز میباشد. از این زاویه سند نکته جدیدی ندارد، اما آنچه در همین آغاز سند اهمیت پیدا میکند، برجسته شدن «ولایت فقیه» در تحلیل سند از ساختار حاکمیت و نظام سیاسی حاکم بر ایران است. در سند کوچکترین اشاره ای به حکومت مذهبی و نظام دینی حاکم بر ایران نمیشود، بلکه با ندیده گرفتن کلیت این نظام، حکومت مذهبی به «بلوک قدرت» محدود میشود، که خود حاصل ساختار سیاسی است مبتنی بر ولایت فقیه. به این ترتیب در گام نخست نظام مبتنی بر ولایت فقیه به جای نظام مذهبی حاکم بر ایران، مسئول وضعیت بحرانی کنونی معرفی میگردد. پس از سی و سه سال تجربه مستقیم یک حکومت فاجعه بار مذهبی در ایران، چرا

سازمان اکثریت تنها جزئی از این حکومت، ولایت فقیه، را مسئول بحران اقتصادی-اجتماعی ایران میدانند؟

بی تردید «ولایت فقیه» یکی از پایه های اصلی حکومت ایران است و در سالهای اخیر نیز نقش جدی در تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی آن داشته است، ولی این بحران فقط به این سالها اخیر محدود نمیشود و از همان ابتدای شکلگیری حکومت مذهبی در ایران، این بحران شروع و تا به امروز ادامه داشته و روز به روز تشدید شده است. ناهمخوانی حکومت مذهبی با زمانه و تناقضات بیشمار یک نظام دینی با یک جامعه دمکراتیک و آزاد، خود بخود حامل و زاینده بحران است و مذهب در حکومت قادر به حل این تناقضات نیست. دیگر آن که «ولی فقیه» بخشی از مجموعه نظامی است که در کلیت خود به صورت یک سیستم حکومتی مذهبی، بیش از سه دهه، بر جامعه ما مسلط است. بعید به نظر میرسد که تنظیم کنندگان سند متوجه این اختلاق نباشند، بلکه ظاهراً نتایج عملی سیاسی مورد نظر اکثریت، حاصل از این تحلیل، است که تنظیم کنندگان سند را به چنین راهی کشانده است.

سازمان اکثریت در پی چه سیاستی است؟

- در بند اول سند، در بخش تغییر وضع موجود، تاکید میشود که «وضع موجود باید تغییر کند. تغییر وضعیت موجود و راه برون رفت کشور از وضعیت بحرانی، در درجه اول منوط به حل بحران اقتصادی، تامین حداقل آزادی های سیاسی و مشارکت سیاسی مردم، حل بحران هسته ای و برداشتن تحریم های اقتصادی است.» منظور از حداقل آزادیهای سیاسی چیست؟ مگر آزادیهای سیاسی حداقل و حداکثر دارد؟ آزادیهای سیاسی یعنی آزادی فعالیت سیاسی احزاب، انجمنها و افراد. تنظیم کنندگان سند محدوده این حداقل آزادیهای سیاسی را روشن نکرده اند، چرا؟ آیا میتوان چنین استنباط کرد که منظور از تامین حداقل آزادیهای سیاسی، آزادی فعالیت سیاسی برای آن بخش از طرفداران نظام مذهبی است که در چارچوب بلوک قدرت قرار ندارد؟

- در بخش «امر اتحادها و سیاستهای ما» سند مطرح میکند که «با شکل گیری جنبش اعتراضی، برمیزان و توان اپوزیسیون در مبارزه علیه دیکتاتوری افزوده شده و پایگاه اجتماعی آن گسترش یافته است.» روشن نیست که این ادعا برچه مستندات و یا داده هائی متکی است. اولاً شکلگیری کدام جنبش اعتراضی مد نظر بوده است، جنبشهای کارگری، زنان، دانشجویان و جوانان، ملیتها و غیره و یا جنبش اعتراضی پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸؟ تنها جنبش جدید در این دوره اخیر، جنبش اعتراضی پس از انتخابات ۱۳۸۸ بوده است دیگر جنبشها سالها است،

همراه با افت و خیزهائی، وجود داشته و به مبارزه برای رسیدن به مطالبات خود ادامه میدهند و پایگاههای اجتماعی آنها هم تغییری نکرده است. اگر منظور جنبش اعتراضی پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ است، چرا روشن و صریح از آن نام برده نشده است؟ جنبش اعتراضی سال ۱۳۸۸ از تنوع بسیاری برخوردار بود و بسیاری از فعالین جنبشهای مدنی تا پیش از آن و بویژه زنان و دانشجویان، در این جنبش فعال بودند. پس از سرکوبهای حکومتی جنبش اعتراضی با افت شدیدی مواجه شد و همراه با آن جنبش زنان و دانشجویی هم افت چشمگیری داشت. در این بین تنها نکته متفاوت با گذشته حضور اصلاح طلبان در این جنبش اعتراضی بود. اصلاح طلبان در ابتدای جنبش تلاش کردند تا با تکیه بر عامل به حرکت درآوردن مردم، اعتراض به نتایج انتخابات ۱۳۸۸، جنبش را در کنترل خود درآورده و بر موج اعتراضات مردم سوار شوند. اما با رادیکالیزه شدن اعتراضات و مقاومت حکومت در مقابل خواست مردم، عملاً چنین نشد و سست پائی آنها در این حرکت، به دلیل وابستگی شان به نظام، عملاً نشان داد که جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ فاقد یک رهبری بود و سرکوب موفق شد تا این جنبش را ساکت کند. به نظر میرسد که سند نویسان تلاش دارند که غیرمستقیم نیروی اصلاح طلبان، که اکنون بطور کامل از دایره حکومت به بیرون پرتاب شده اند، را اپوزیسیون جا زده و معترضین پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ را پایگاه اجتماعی آنها قلمداد کنند.

- سند به «پایگاه اجتماعی» جنبش اعتراضی پس از خرداد ۱۳۸۸ اشاره داشته و تاکید دارد که از این طریق پایگاه اجتماعی اپوزیسیون افزایش یافته است. از سوی دیگر در بخش «جنبش سبز داخل پرانتز جنبش اعتراضی» چنین ارزیابی میکند که این جنبش «در اساس با اتکاء بر مطالبه سیاسی طبقه متوسط جدید شکل گرفت». بر اساس مطالعات جامعه شناسی در جوامع کنونی، طبقه متوسط جدید شهری کمترین پیوندها را با فکر مذهبی داشته و بیشترین نیروی سکولار-لائیک جامعه را میتوان در صفوف این طبقه یافت. تجربه مستقیم در ایران هم نشان میدهد که از همان بدو شکلگیری حکومت اسلامی، طبقه متوسط [جدید، مدرن، شهری] تامین کننده اصلی نیروهای مخالف حکومت در جنبشهای مختلف بوده است. نگاهی به جنبش زنان و دانشجویی به خوبی نشان میدهد که کدام نیروها و وابسته به کدام طبقه اجتماعی از دمکراسی در مقابل حکومت دیکتاتوری دفاع میکردند و میکنند. اکنون باید پرسید چگونه نیروی معترض طبقه متوسط جدید، که کمترین پیوندها را با مذهب دارد، نیروی اجتماعی اصلاح طلبان است؟ آیا این گونه تحلیل کردن و به میل خود به این یا آن جریان امتیاز دادن،

با مسئولیت یک نیروی سیاسی جدی همخوانی دارد؟ اساساً چه نیازی هست که به نیروی میرائی در جامعه ایران چون اصلاح طلبان، امتیاز داده شود و برایش پایگاه اجتماعی، که از آن نیست، ساخته شود؟

- در ادامه همین بخش سند میگوید که «با وضعیت پیش آمده در داخل کشور و با مهاجرت بخش قابل ملاحظه ای از فعالین سیاسی، اجتماعی و حقوق بشری و انتقال مرکز فعالیت برخی نیروهای سیاسی به خارج از کشور، نقش خارج از کشور افزایش یافته است. این وضعیت، مسئله اتحادها در خارج از کشورها را به امر ضرور، مبرم و حساس تبدیل کرده و مسئولیت سنگینی را بر دوش اپوزیسیون از جمله سازمان ما گذاشته است.» اکنون بیش از سه دهه است که اپوزیسیون دگراندیش حکومت ایران به خارج از کشور رانده شده و در آنجا به فعالیت سیاسی خود ادامه میدهد. تنها نیروی تازه وارد به خارج از کشور اصلاح طلبانی هستند که بدنبال جنبش اعتراضی پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، برای ادامه فعالیت خود و گریز از زندان، به خارج از کشور آمده اند، جریاناتی که خود زمانی در حکومت بودند و به دنبال اختلافات درونی حکومت ناگزیر به خروج از کشور شده اند. غالب این نیروها همچنان به نظام مذهبی در ایران باور دارند و عمده فعالیت سیاسی شان حول کاهش حوزه اقتدار «ولی فقیه» و افزایش نقش جناح های درونی در حکومت، متمرکز شده است. سند میگوید که مسئله اتحادها در خارج از کشور به امر ضرور و مبرم تبدیل شده، و سازمان اکثریت خود را مسئول میبیند که با این نیروهایی که به تازگی به خارج آمده اند وارد اتحاد شود. بدیگر سخن ضرورت و مسئولیت حکم میکند که این سازمان با اصلاح طلبان اتحاد کند. اتفاقاً به دلیل همین «ضرورت»!! است که سند نویسان تمام تلاشان را به کار بسته اند تا تحلیلهای چنین «ضرورتی» را ضروری سازند

- در تداوم این استدلال در بخش «سیاستهای ما»، تنظیم کنندگان سند، ضمن برشمردن نیروهای گوناگون با گرایشهای مختلف فکری - سیاسی حاضر در جنبش اعتراضی (هنوز سند وارد بخش جنبش سبز داخل پرانتز جنبش اعتراضی نشده است) شامل «نیروهای جمهوری خواه سکولار و دمکرات، اعم از دین باوران و غیردینی ها و نیروهای متدین اصلاح طلب.»، طرح میکند که «نیروهای تحول طلب جمهوریخواه در همکاری با هم و با سایر نیروهای جنبش اعتراضی قادر خواهند شد که در تداوم و گسترش جنبش، نقش موثرتری ایفا کنند.» پرسشی این است که معنی ترم «تحول طلب جمهوری خواه» چیست؟ چه تفاوتی با جمهوریخواهان دارد، جمهوریخواهانی که در پی تغییر حکومت مذهبی، استقرار یک حکومت

سکولار-لائیک و جدائی کامل دین از حکومت هستند؟ در شرایط حاضر از نظر این سند، کدام احزاب و سازمانهای سیاسی جزو این مجموعه «تحول طلبان جمهوریخواه» قرار میگیرند و آیا سازمان اکثریت یکی از این نیروها است؟

- در بند بعدی سند ادامه میدهد که « در حال حاضر به دلیل نزدیکی برخی نیروها به جهت برنامه ای، استراتژی سیاسی و اعتمادهای شکل گرفته بین آنها، امکان همکاری و اتحاد بین آنها به وجود آمده است. با توجه به این امر، ما بر سیاست تشکیل بلوک های اتحاد پای می فشاریم». احکام کلی و فاقد مستندات هستند و هرکس میتواند به میل خود آنها تعبیر و تفسیر کند. از نزدیکی کدام نیروها به جهت برنامه ای و استراتژی سیاسی صحبت میشود؟ مسئله اعتماد امر جدیدی است که وارد بحث سیاسی شده است، اعتماد به چی؟ نیروئی در پی حفظ نظام است و دیگری در پی سرنگونی آن، اعتماد چه نقشی در این میان بازی میکند؟ دیگر آن که «همکاری» و «اتحاد» دو ترم سیاسی متفاوت هستند. میتوان پیرامون موضوع مشخصی، مثلا آزادی زندانیان سیاسی و یا دفاع از برابری زنان و مردان، بین سازمانهای سیاسی همکاری صورت گیرد، اما اتحاد سیاسی موضوع دیگری است که تغییراتی را در چارچوب قدرت دنبال میکند. سازمان اکثریت امروز با کدام نیروی سیاسی به جهت برنامه و استراتژی نزدیکی دارد؟ برنامه و استراتژی سازمان اکثریت (بر طبق اسناد مصوبه کنگره هایشان) که خواهان استقرار یک حکومت جمهوری دمکراتیک و جدائی دین از دولت است، چه نزدیکی با برنامه و استراتژی «حزب مشارکت» دارد که خواهان تداوم حکومت مذهبی و تلفیق دین و دولت در ایران است؟

- در تداوم ترسیم نقشه راه، سند به انتخابات آزاد میپردازد و ادعا میکند که « انتخابات آزاد به شعار فراگیر و پوشش دهنده نیروهای مخالف و منتقد تبدیل شده است.» انتخابات آزاد هم از جانب بخشی از اپوزیسیون و هم از جانب همه اصلاح طلبان (منتقد) به عنوان یک شعار محوری برای ائتلاف طرح شده است. اما همه یک برداشت و یک انتظار از این شعار ندارند و یکسان به الزامات آن باورمند نیستند. برای اصلاح طلبان، انتخابات آزاد یعنی آزاد بودن آنها برای شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی و بس. در حالی که برای بخشی از اپوزیسیون منظور از انتخابات آزاد یعنی تامین شرایط لازم و آزادی شرکت همه احزاب و سازمانهای سیاسی و از جمله خودشان در انتخابات. تکرار جمله «انتخابات آزاد» به معنی فراگیر بودن این شعار نیست و نمیتوان از تکرار این شعار توسط «همه» چنین نتیجه

گرفت که این شعار «همه» را پوشش خواهد داد.

- سند، مبارزه برای «برگزاری انتخابات آزاد» را یکی از مولفه های اصلی فعالیت سیاسی سازمان اکثریت اعلام کرده است. میتوان چنین نتیجه گرفت که، تنظیم کنندگان سند بر این باورند که در جمهوری اسلامی برگزاری انتخابات آزاد ممکن است و یکی از وجوه اصلی مبارزه این سازمان میباشد. پس میتوان نتیجه گرفت که در فکر سازمان اکثریت مسیر تغییر حکومت مذهبی ایران از طریق برگزاری انتخابات آزاد میگذرد. البته هیچ کجا صحبتی از شروط لازم انتخابات آزاد و این که این شروط چگونه میتوانند در این نظام مذهبی تامین شوند، تا زمینه های یک انتخابات آزاد فراهم گردد، صحبتی به میان نیامده است. تجربه سی و سه سال حکومت جمهوری اسلامی خلاف این حکم را نشان میدهد. پرسش این است که بر پایه کدام تحلیل سند نویسان به این نتیجه رسیده اند که تغییر حکومت و تامین شرائط استقرار دموکراسی در ایران از مسیر «انتخابات آزاد» در حکومت جمهوری اسلامی میگذرد؟ در عین حال باید دقت داشت که این سیاست همزمان یک ارزش ائتلافی هم دارد و همان سیاستی را محور قرار میدهد که امروزه به عنوان تنها وسیله استراتژیک بازگشت به قدرت از سوی اصلاح طلبان تبلیغ و ترویج میشود. و صد البته به عنوان تنها راه متمدنانه، امروزی و خیر در مقابل انقلاب و تغییر حکومت که جز خسران و شر، برای آنان چیزی به همراه نخواهد آورد.

- سنتز همه این گفتارها خودش را در سیاست پیشنهادی سند نشان میدهد. سازمان اکثریت نوک تیز حمله خود را متوجه بلوک قدرت و به ویژه ولی فقیه و نیروهای امنیتی - نظامی خواهد کرد. اتخاذ چنین سیاستی این پرسش را با خود به همراه دارد که، سیاست «نوک تیز حمله» متوجه بلوک قدرت آیا به معنی حمله نکردن به وجوه دیگر نظام است؟ آیا به این معنی است که سازمان اکثریت با بخشی از این نظام دینی مبارزه میکند و با بخش دیگر مماشات و یا بیش از آن همراهی و ائتلاف؟ آیا به این معنی است که اکثریت با بلوک قدرت و ولی فقیه مبارزه خواهد کرد و با اصلاح طلبان اتحاد و وحدت؟ ظاهراً شالوده این سند چنان ریخته شده که پاسخ این پرسش مثبت باشد.

در بررسی سند، میتوان به تناقضات بیشتری اشاره کرد، ولی همین موارد برشمرده به خوبی نشان میدهد که چه سیاستی مورد نظر تنظیم کنندگان سند است. سازمان اکثریت از ارزشهای دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم حرف میزند و خود را پرچمدار مبارزه در راه حفظ این ارزشها میداند، اما به راحتی این ارزشها را در پای

معامله سیاسی خرج میکند. سیاست پیشنهادی این سند، ائتلاف و اتحاد «مخالفین» با «منتقدین» است و یا به بیان دیگر ائتلاف اپوزیسیون خواهان تغییر رژیم با اصلاح طلبان طرفدار حفظ رژیم از قبیل «حزب مشارکت»، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، «راه سبز امید» و امثال امیر ارجمندها و مزروعی ها و غیره. چنین سیاست متناقضی هرگز پیش نخواهد رفت مگر آن که یکی از طرفین از اصول خود عقب نشیند. سند نشان میدهد که سازمان اکثریت آماده است تا از اصول استقرار دموکراسی و جمهوری سکولار-لائیک در ایران عقب نشیند. در تحلیل از حاکمیت، نظام جمهوری اسلامی را به بلوک قدرت و ولی فقیه محدود کرده و اصلاح طلبان مذهبی را وارد دایره اپوزیسیون میکند و برای این کار اپوزیسیون را به دو بخش «مخالف» و «منتقد» تقسیم کرده و نظام مذهبی حاکم بر ایران را به کناری مینهد. برای «اپوزیسیون منتقد»، از طبقه متوسط جدید پایگاه اجتماعی وسیع میسازد، بدون آن که توضیح دهد که این طبقه متوسط جدید ایران چه پیوندی با اصلاح طلبان خواهان حفظ نظام دارند. کوچکترین اشاره ای به تلاش اصلاح طلبان در حفظ نظام جمهوری اسلامی ندارد و این را مانع ائتلاف و اتحاد نمیداند. از انتخابات آزاد بدون آن که به الزامات آن اشاره کند دفاع کرده و آن را به پرچم مبارزه سازمان اکثریت برای استقرار دموکراسی در ایران تبدیل میکند. و در نهایت آن اصول دموکراتیک و نکاتی که هر یک به نحوی مانعی برای یک اتحاد سیاسی با اصلاح طلبان باشد، نادیده گرفته میشود و نقشه راه چنان ترسیم میشود که همه راهها به این اتحاد ختم شود!

زمانی سازمان اکثریت سیاست اتحاد و ائتلاف با بخشهایی از قدرت را با صراحت و روشنی تمام اعلام و پی میگرفت. ولی اکنون مدتی است که با ترندهایی تلاش میکند که با کلی گوئی و برپا کردن گردوخاک حول «سیاست پردازی» و «سیاست مدار خردمند»، سیمای کریه اتحاد سیاسی با اصلاح طلبان را پنهان سازد. سیاستی که در پی همراهی و اتحاد با کسانی که هنوز و پس از گذشت تجربه تلخ حکومت مذهبی، حاضر نیستند به پذیرند فاجعه ای که در ایران رخ داده و جامعه ما را به لبه پرتگاه کشانده، محصول تلفیق دین و حکومت بوده و تنها راه حل این بحران در گام اول و قبل از هرچیز تغییر نظام و جدائی دین از حکومت است، چیزی جز تکرار سیاستهای شکست خورده قبلی نیست.

پایداری نیروی جمهوریخواه دموکرات و لائیک بر لزوم تغییر حکومت و جدائی کامل دین از حکومت و استقرار جمهور مردم، و معامله نکردن بر سر اصول چنین حکومتی، مهمترین اصل خدشه ناپذیر مبارزه برای

استقرار دمکراسی در ایران است. امروز بیش از زهر زمان دیگر زمینه برای پیشبرد چنین سیاستی آماده است. بر سر دمکراسی معامله نباید کرد.

۲۰۱۳ آوریل

انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، سناریوهای جناح های وفادار به نظام، تغییر در آرایش نیروهای حاکم



اکبر سیف

شرکت کردن در چنین انتخاباتی و آن هم در صورت حضور کاندیدای اصلاح طلبان، اگر برای بخش هایی از مردم رنجیده ای که زیر فشارهای کمر شکن اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کمر خرم کرده و در آستانه له شدن قرار دارند و به ناگزیر به انتخاب بین بد و بدتر روی می آورند قابل فهم است، اما در مورد اپوزیسیون جمهوری اسلامی چنین نیست.

در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ۹۲، نظام دینی حاکم با یکی از پرچالش ترین دوره های حیاتش مواجه گردیده است. همگام با رشد فزاینده مشکلات داخلی و خارجی، رقابت و تشتت در میان جناح های در قدرت و نیروهای وفادار به نظام روبه شدت گذاشته است. اراده واحدی در سطح مقامات رژیم، در پاسخ به مسائل، وجود ندارد. ولی فقیه به همراه متحدین قدرت طلب و فاسد و بله قربان گوی پیرامونش، در چنبره مشکلات و تشتت ها و رقابت ها گرفتار آمده اند. در مقابل با این وضعیت، سناریوهای مختلفی در میان دست اندرکاران نظام مطرح و دست به دست می چرخد. سیر تحولات، روی به بروز تغییراتی در آرایش نیروهای در قدرت دارد. بحث بر سر چگونگی این تغییرات و هزینه آن برای نظام و ولی فقیه است. در چنین اوضاعیست که نشانه های هر چند ضعیف از تمایل به چرخشی

جدید درسیاست ولی فقیه برای نجات نظام دینی حاکم از بن بست های موجود رامی توان مشاهده کرد که ذیلا در بحث انتخابات بدان اشاره خواهد شد.

یکم، به نظرچنین می رسد که فضای یخ زده حاکم برانتخابات، به تدریج ودرمحدوده جناح بندی های درونی نظام و باند های حاکم ، روبه تغییرگذاشته است. دراین تغییر،ظاهراتهدیدات وایستادگی های تیم احمدی نژاد- مشائی در مقابل ولی فقیه ازیکسو واحتمال به نتیجه نسبی رسیدن چانه زنی های دربالا ودستیابی به تفاهمات پشت پرده میان نمایندگان اصلاح طلبان دینی وبیت رهبری ازسوی دیگر، بی تاثیرنبوده اند.جلوه های بیرونی این تغییر رامی توان درپیام نوروزی ولی فقیه مبنی برنیازوافرشرکت وسیع مردم درانتخابات واینکه همه گرایشات وفادار به جمهوری اسلامی میتوانند ومکلفند درانتخابات شرکت کنند ، مشاهده کرد. نشانه بعدی، انتشاربلافاصله بخش اول بیانیه انتخاباتی تهیه شده ازسوی مشاورین خاتمی بخصوص با توجه به سکوت معنی داربیانیه نسبت به جنبش سبز، درپی دعوت مکررازاین سووآن سوی اصلاح طلبان ازوی برای اعلان کاندیداتوری، می باشد. درچنین فضایی است که عسگراولادی درادامه تلاش های قبلی اش، به صراحت اهمیت بازکردن قفل موسوی-کروبی رابه ولی فقیه، قبل ازبرگزاری انتخابات، گوشزدکرده است.

توجه به این جنب وجوش ها درمیان بالایی ها وبررسی آنها درفضای غبارآلودموجود، البته نکته ای است مهم ونقشی درخوردراتخاذ این یاآن تاکتیک درقبال انتخابات، ازسوی اپوزیسیون آزادبخواه ودموکرات ایران دارد. اما مهم ترآزان، توجه وتمركز روی وضعیت پایینی ها، شرایط زندگی ومشغله ها وتنگنا ها ونیزروانشناسی وانتظارات اقشارمختلف مردم نسبت به ج-ا وطیف های وفاداربه نظام می باشد؛ مهم، توجه روی جنبش متکثر سبز وتحولات آن درجریان سرکوبگری های مزدوران وابسته به ولی فقیه، وچگونگی برخورد گرایشات مختلف، اعم ازولی فقیه تااصلاح طلبان گردآمده حول خاتمی ونیز تیم مشایی-احمدی نژاد وحتی گرایشاتی درمیان اپوزیسیون، باآن است. آری، انتخابات جلوروی نظام رابایدازچنین منظری، درارتباط با جنبش سبز وبررسی قوت ها وضعف های آن نگریست. فراموش نباید کرد که جنبش سبزکه با رای من کو؟آغازشده بود، درروندی دشوار وتحت سرکوب خشن، باتکیه برنافرمانی مدنی وبااصرارصحیح برمبارزه مسالمت آمیز، درجاهایی به درستی به جمهوری ایرانی فراروئید. این جنبش می توانست درصورت وجود برنامه درست ورهبری مناسب ، به سرنوشتی متفاوت دست پیداکند. همگان می دانند که این جنبش اگرچه به دلیل سرکوب

مزدوران ولی فقیه عقب نشسته است، اما زمینه های پیدایی آن، در جامعه موجود بوده و حتی با توجه به بیلان فاجعه بار رژیم در همین چهارساله گذشته، نیرومند تر هم گشته است. این که این بغض فروخته موجود در اعماق جامعه، چه زمانی و چگونه و حول کدام مطالبات بروز کند، نمی توان از هم اکنون پیش بینی کرد. بغض اکثریت مردمی که زیر انواع و اقسام فشارها و تبعیض ها کمر خم کرده اند و حداقل تا حال حاضر، با وجود همه دعوت ها، به دام تلاش های تبلیغاتی جناح بندی های درون نظام، برای گرم کردن تنور انتخابات نیفتاده اند و با نگاهی معنی دار، بازی های انتخاباتی و دعواهای درونی نظام برای داشتن سهم بیشتری از قدرت را مشاهده می کنند. نظریه این عوامل و غیردموکراتیک بودن این به اصطلاح انتخابات، و اینکه انتخابات با شرکت کدام جریانات؟، از طریق حذف کدام نیروها؟ و تحت چه شرایطی و به چه قصدی؟ برگزار می شود، باید به ارزیابی آن اقدام نمود.

دوم، نگاهی دوباره به سخنان ولی فقیه و نیز بخش اول بیانیه انتخاباتی اصلاح طلبان طرفدار خاتمی، نشان می دهد که رهبرج-ا با توجه به تنگنا های بیشمار نظام و قرار گرفتن آن در چنبره ای فشار های داخلی و خارجی، رشد و گسترش نارضایتی در میان مردم، به همراه آشکار شدن موج کم سابقه فساد و تشتت و توطئه چینی در سطح بالاترین مقامات حکومتی، یعنی و وضعیتی که جامعه را در آستانه بروز انفجاراتی بمراتب فراگیرتر و رادیکالتر از جنبش سبز و گسست شیرازه امور قرار داده است، به سناریوی گرد آوری همه نیروها و گرایشات وفادار به میراث آقای خمینی و معتقد به نظام ج ا هم فکر میکند. او به جلب همه نیروها، اعم از اصلاح طلب و غیراصلاح طلب، که در پی تحولات جنبش سبز به بازخوانی و بازنگری انقلاب و تاریخ ج-ا اقدام کرده اند و با وجود همه انتقادات اما به ج-ا و قانون اساسی آن معتقد و وفادارند، هم می اندیشد. او با تاکید بر اینکه فقط یک رای دارد و خالتی در انتخابات به نفع این یا آن نخواهد داشت، شاید می خواهد بگوید که برخلاف سال ۸۸، قصد دخالت در دعواهای میان نیروهای وفادار به نظام بر سر تعیین سهم هریک از قدرت را ندارد، قاعده بازی «انتخابات» میان خودی ها را پذیرفته است، به نتیجه آن، هرچه که باشد، تن خواهد داد. و البته دیگران، بویژه مارگزیدگان انتخابات ۸۸ هم، به این قول ها بدیده تردید می نگرند و تضمین های لازم را طلب می کنند.

در تفاهم با این دعوت است که در بخش اول بیانیه انتخاباتی اصلاح طلبان، اولاً به روال گذشته وفاداری خویش نسبت به رهبری خمینی در انقلاب ۵۷ و اعتقاد به ج-ا و قانون اساسی آن را اعلام شده

است. ثانیاً، نسبت به جنبش سبز و بازداشت و حصر چهره های شاخص اصلاح طلب نظیر کروی و موسوی، برخلاف گذشته که از آن طرفداری می شد و شرط حضور در انتخابات را آزادی آنها و آزاد بودن انتخابات اعلام می گشت، این بار متفاوت برخورد شده است؛ یعنی اصلاح طلبان در قبال این همه سکوت نموده اند و به عبارتی به خواست ولی فقیه درباره مرزبندی با «فتنه» تن داده اند؛ خواست انتخابات آزاد را مطرح نکرده اند و بجای آن، از برگزاری انتخابات مناسب سخن گفته اند. بی دلیل نیست که برخلاف گذشته که گاه از اصلاح قانون انتخابات و حذف نظارت استصوابی و نظایر آن حرف هایی میزدند، این بار در این موارد هم سکوت پیشه کرده اند. بیانیه انتخاباتی، در این کادر است که انتقادات اصلاح طلبان را نسبت به بویژه دوره ۸ ساله احمدی نژاد اعلام داشته اند و راهکار های مورد نظر خود را در زمینه تحکیم بنیاد های نظام دینی تحت رهبری ولی فقیه ابراز نموده اند.

از سوی دیگر، تا آنجا که به تیم احمدی-نژاد مشایبی برمی گردد، آنها نیز در پی حملات نمایندگان ولی فقیه درباره آمادگی برای قلع و قمع جریان انحرافی و حذف کاندیدای احتمالی اینان، به اشکال مختلف به دفاع برخاسته اند. از آن جمله با تهدید های مداوم به افشاگری و بگم-بگم، عزم خود را بر شرکت در انتخابات اعلام کردند و عوامفربانه بر انتخابات مدیریت نشده تاکید نموده و تهدید کرده اند که در غیر این صورت، تا مرحله عدم برگزاری انتخابات هم پیش می روند. اینان ضمن وارد شدن به کارزار تبلیغات انتخاباتی، با انداختن مشکلات به گردن جریانات مدافع ولی فقیه، با تکرار شعار «بهار»، با برافراشتن پرچم ایران و تکیه بر ناسیونالیسم و تاریخ قبل از اسلام، از لحاظ «مسلمکی» هم نگاهی متفاوت از نگاه مسلط رادزمینه مشروعیت بخشیدن به حکومت دینی مستقر زمره کرده اند؛ یعنی به اشکال مختلف و در فرصت های گوناگون گفته اند و حالی کرده اند که ظهور امام زمان نزدیک است، که کسانی از میان آنان به اولیاء الهگ تعلق دارند، مرتبط با امام زمان هستند، که با وجود این رابطه ترجیح با اعمال مدیریت از سوی امام زمان است و نه نایب امام زمان! و بدین ترتیب در صدد تخطئه نقش و دکان روحانیت شیعه اصولی مسلک و در راس آن ولی مطلقه فقیه برآمده اند. بنا بر این مجموعه، و نیز کاربست شیوه های تعرضی و توطئه گرانه از سوی تیم احمدی-مشائی بود که خطرناکتر بودن اینان به نسبت اصلاح طلبان «فتنه گر» از سوی پیروان ولی فقیه مطرح گشت و اصول گرایان را به جنب و جوش تازه واداشت.

سوم، به نظر چنین می رسد که رهبر جمهوری اسلامی، برخلاف ادعایش در پیام

نوروزی، اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه را به شدت نگران کننده و بیلان چهار سال گذشته و دولت انتصابی خود را بشدت منفی می بیند. او با این گمانه زنی ها آشناست که در یک انتخابات نیم بند به روال گذشته، احتمال پیش افتادن کاندیدای احمدی نژاد بر کاندیدای اصول گرایان زیاد است! یاد در صورت ورود خاتمی به دایره رقابت های درون نظام، احتمال پیش افتادن خاتمی بر کاندیدا های اصول گرا و احمدی نژاد، بیشتر مطرح می شود! چنین است که خود کامه حاکم، از ترس تضعیف بازهم بیشتر نظام، همزمان با انتخابات ریاست جمهوری در اندیشه تغییرات دیگری هم می باشد. اگر یک روی این تغییرات را مذاکره با دولت آمریکا، تلاش برای کاهش بحران هسته ای و برداشته شدن تحریم های اقتصادی تشکیل می دهد روی دیگر آن، تغییر روش برخورد با نیروهای پیرو خمینی و وفادار به نظام و قانون اساسی آن، می باشد. در چنین روندی نه تنها تیم احمدی نژاد-مشائی جایگاه سابقش را اردست خواهد داد، بلکه اصول گرایان هم در جایگاهی ضعیف تر قرار خواهند گرفت؛ به این دلیل ساده که باید جایی تازه برای اصلاح طلبان «زرد» و معتدل و مطیع نظام در ساختار سیاسی قدرت تعبیه شود.

البته ناگفته پیداست که اجرای چنین سناریوی، هرگاه رهبر خود کامه نظام برتردید های خویش غلبه و به این حد از درایت در تشخیص مصالح نظام نیز رسیده باشد، که همین حد از عقب نشینی هم مثبت بوده و در حد خود گشایشی را در سطح جامعه باعث می شود، با دشواری ها و موانع متعدد ی مواجه است. این موانع ازبیت رهبری آغاز شده و در ادامه به فرماندهان سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات، به روحانیت جیره خوار جاخوش کرده در شورای نگهبان و قوه قضائیه و نهاد های ریزودرشت دیگر و داینا سورهایی نظیر جنتی و یزدی و مهدوی کنی، و اساسا همه باند های مافیایی در قدرت، که به یمن «نظم موجود» و شیوه حکومتی تاکنونی به موقعیت ها و ثروت های افسانه ای دست یافته اند، گسترش می یابد. چرا که همه اینها، هرگونه گشایشی در وضعیت و هرنوع دادن سهمی از قدرت به اصلاح طلبان را مترادف با محدود شدن نفوذ و کاهش امتیازات انحصاریشان می پندارند. به این موانع، باید مقاومت های تیم احمدی نژاد-مشائی از یک سو و بهره برداری های باندهاشمی رفسنجانی و سهم خواهی او را نیز از سوی دیگر اضافه کرد. چون هاشمی رفسنجانی که مدتهاست در حاشیه قدرت قرار گرفته است، پیشرفت احتمالی چنین سناریوی را در راستای پیشرفت پروژه پیشنهادی مندرج در نامه سرگشاده اش به ولی فقیه در چهار سال پیش میدان دو سهم خویش را طلب می کند. رفسنجانی، چه بخاطر مصالح نظام و چه بمنظور بیمه کردن خود و خانواده اش، برای شکل گیری مثلث جدید در قدرت حول خامنه ای-رفسنجانی-خاتمی تلاش خواهد

کرد. اگرچه به نظرچنین می رسد که مشکل عمده ولی فقیه نه هراس از تیم احمدی-نژاد مشائی و نه ترس ازباند هاشمی رفسنجانیست؛ برای وی کنارزدن این دوچندان مشکل به نظر نمی رسد! مشکل او، درپیشبرد چنین سناریویی، علاوه برغلبه تردید ها و ترس ازکاهش قدرت خود، عمدتاً به مقاومت های موجود درجناح خودی، درمیان طیف اصول گرایان وبخصوص درسطح سپاه وبسیج ووزارت اطلاعات برمی گردد.

چهارم، رقابت ها درانتخابات ریاست جمهوری اسلامی ۹۲، در«دموکرات ترین حالت» میان اصول گرایان، دولتی ها وبخشی ازاصلاح طلبان خواهد بود. یعنی درصورت عبور کاندیدای تیم احمدی نژاد- مشائی ونیز کاندیدای اصلاح طلبان پشت کرده به جنبش سبزازفیلترشورای نگهبان، انتخابی خواهدبود درمیان بخشی ازخودی های نظام ونه همه طرفداران نظام! چراکه جای جریاناتی نظیرجبهه مشارکت ومجاهدین انقلاب اسلامی ونیزنهضت آزادی وطیف نیروهای موسوم به ملی ومذهبی، که این آخری هاالبته بسته به اوضاع بین طرفداری ازنظام وخروج ازآن نوسان دارند، دراین مجموعه خالیست. حالت دیگر، حذف کاندیدا های اصلی معرفی شده ازسوی دولتی ها یااصلاح طلبان مطیع ولی فقیه ازسوی شورای نگهبان است. دراین صورت بازهم دایره خودی هاتنگ ترمی گردد. بنابراین سخن برسر به اصطلاح انتخاباتیست درمیان آن دسته ازخودی ترها، که باجنبش سبزمربندی دارند و ازقبل حق هرگونه اعتراض ودرصورت لزوم نافرمانی مدنی ای که تداعی کننده جریان«فتنه»میباشد را ازخود سلب کرده اند.

درباره شرایط برگزاری چنین انتخاباتی هم اظهارمن الشمس است که نه رنگی ازآزادی دارد ونه نشانه ای ازدموکراسی. اگرچه شاید ازنظر اصلاح طلبان گردآمده حول خاتمی، ونیزهمفکران وی دراپوزیسیون خارج کشور، «انتخاباتی مناسب» تعبیرگردد. شرکت کردن درچنین انتخاباتی وآن هم درصورت حضورکاندیدای اصلاح طلبان، اگربرای بخش هایی از مردم رنجدیده ای که زیرفشارهای کمرشکن اقتصادی واجتماعی وسیاسی وفرهنگی کمرخم کرده ودرآستانه له شدن قراردارند وبه ناگزیر به انتخاب بین بد وبدترروی می آورند قابل فهم است، اما درمورد اپوزیسیون جمهوری اسلامی چنین نیست. شیوه های بغایت سرکوبگرانه وقرون وسطایی وحذفی رژیم، هیچ چاره ای جزعدم شرکت نیروهای مختلف اپوزیسیون طرفداراسـتقرارآزادی ودموکراسی وحقوق بشردرایران، نگذاشته ونمی گذارد. اینکه این عدم شرکت، باچه تاکتیک ها وروش های مشخص تری توام گردد مسئله ای است که می باید متناسب باپیشرفت تحولات درمدت باقیمانده ورایزنی میان گرایشات گوناگون

اپوزیسیون، پاسخ مناسب یا بد.

۲۰۱۳-۰۴-۰۱ برابر با ۱۳۹۱-۰۱-۱۲